



شبيب شيبانی حماسه آفرين تاريخ اسلام

اندر بلای سخت پدید آید
فضل و بزرگواری و سالاری
«رودکی»

شبيب از شاهکارهای خلقت و از مهره‌های درشت طبیعت، ابر مردی است از برخاستگان اوایل اسلام علیه خلفای اموی، مورخان او را آتش سوزانی نامیده‌اند که فقط با آب خاموش می‌شده است که بالاخره هم خاموش شد. در میان اینگونه آتشزنه‌های تاریخ علاوه بر صاحبان سیف، صاحبان قلم هم بوده‌اند، مثل عده‌ای از شعرای ایرانی نژاد که آنها هم راه مخالف پیموده‌اند. چنین پیدا است که بیشترین پادروندیها و مخالفت کساریها، پس از شصت هجری و استقرار کامل امویان در مقام خلافت و تبدیل آن به قالب سلطنت صورت گرفته و علت عمده آنها زیاد رویها و خروج از اصول ساده اسلامی از ناحیه زمامداران وقت بوده است. تا اندازه پیشگام این مخالفان و پادروندان فرقه «خوارج» هستند که مطلق «حکم خدا را» خواستار بودند، چه از عرب و چه از غیر عرب، و از مشهورترین آنها شبيب را باید شناخت که چون ستاره سحری پیشرو آفتاب زرین عصیانگران زمان خود بوده است، یعنی او پیشقدم انقلابیون و تندروانی است که علیه هرگونه سستی و بی‌اعتدالی برخاسته‌اند...

* آقای نصراله فتحی (آتشبک) از تاریخ نوپسان چیره دست معاصر

وقتی انسان درباره آغاز و انجام اینگونه عناصر آتشنزنی تاریخ اندیشه بکار میرود ، می بیند آسمان مینارنگ ، شطرنج بازعجیبی است که هرچندگاه هوس میکند ، مهره های درشتی بتراشد و آنان را در صحنه شطرنج زمانه رها سازد ، بسالشان ببرد ، پیشرفشان بدهد ، و جلوگیرها را ، کمی بعد از دیگری ، از جلوی پایشان بردارد تا بد آنجا که آنان را بشکل انتقام گیرانی در آورد و بادیست آنان کینه ها جوید و به ناباوران گوشمالها دهد . اما همینکه دید آن برخاستگان روحیه زنگبان مست شمشیر بدست را پیدا کرده اند ، زود از آنان دل برکنند و روی برگرداند و یا بقول خیام «می سازد و باز بر زمین میزندش» و یا بگفتار اقبال لاهوری: «تراشیدم ، پرسنیدم ، شکستم» البته این کار نه از تنگ چشمی آسمان است که به پرورده و بر آورده خود در شگم میورزد ، بلکه اعمال خودشانست که با پیششان میشود . زیرا «قصر فردوس پاداش عمل می بخشد» . بعضی را عقیده بر این است که چشم طبیعت در کله اش قرار داد ، نه در زیر ابروانش ، از این روی آنکه قبلاً هیکل - پروردگان خود را دیده باشد ، همچنان چشم بسته آنان را بالا میرد ، بالاتر ، باز بالاتر ، تا بدان حد که بتواند ، آنان را در بالای فرق خود تماشا کند و شگفتا که چون اکثر آن بالا کشیدگان مورد پسندش واقع نمیشود ، از همانجا بدانگونه که لاین شعور بالا برده بود با همان لاین شعوری رها میسازد تا فرود آیند و با مغز بزمین بخورند ، و عجباً که در طول تاریخ جهان از این کسان کم نبوده اند ، چه خاوری باشند و چه باختری!... اسکندر ، تیمور ، آتلا ، چنگیز ، ناپلئون ، هیتلر ، استالین و امثالهم از این قماش اند که کمتر عاقبت به خیر شده اند ، جز معدودی که اعمالشان مورد پسند تاریخ و قضای خوب بشریت بوده است..

گفتیم : شبیب شیبانی از این کسان بوده است که در دوره خلافت امویان و خصوصاً در زمان خلافت عبدالملک مروان بظهور رسید ، او مردی بود مقاوم و پیشرو و شکست ناپذیر و اعجوبه ای که حق است او را ناپلئون خوارج اوایل اسلام بنامیم . فرقه خوارج در زمان خلافت حضرت علی بن ابی طالب (ع) نیز بوده اند که در جنگ صفین بمخالفت پرداخته اند و چون مرام آنان مطلقاً عمل بر احکام قرآن و شعارشان «الحکم الله» بوده لذا حاضر نشدند با برنامه مسالمت آمیز شاه مردان هماهنگی کنند و بدین جهت بیشترشان با تیغ بی دریغ او جان سپردند ، چونانکه خود او با تیغ یکی از افراد آن فرقه بشهادت رسید . «شبیب بن یزید بن نعیم بن قیس شیبانی ، المکنی به ابوالضحاک» یکی از خوارج است ، اینک شرح حال این فرد ذبله این فرقه را در اینجا می آوریم:

خلاصه تعریفی که اکثر مورخان از او کرده اند ، این است که وی از ابطال و قهرمانان زیورک و سرکش و ریاست طلب و شکست ناپذیر جهان و از بزرگانی است که به بنی امیه شوریدند اما دانستن این نکته قبلالزام است که شروع قیام علیه عبدالملک مروان و والی او حجاج بن یوسف

معروف از جانب صالح بن مسرع است و او مردی بوده عابد و زاهد و عدالت خواه و قرآن
 خوان و فقیه که چون از تعدی و تطاول و اسراف کاری عبدالملک و والی وی مستحضر گشت
 در صدد قیام علیه ظلم برآمد و خواست که خروج کرده بازوی ظلم را بشکند، پیروان و
 شاگردانش که از او قرآن و فقه آموختندی. گرد سر او جمع شدند، در این بین شیب باو
 پیغام دادند. که مقتدای اهل اسلام تویی، اگر قصد رفع ظلم داری فبها و گسرنه دیگری را پیدا
 کنیم. صالح جواب داد: خروج من موقوف بحضور و همکاری تو است. بعد از این پاسخ
 شیب با برادران خود باو پیوست و اسبان محمد مروان را که در آن نزدیکی بود ضبط کرده
 به پیادگان خود داد. محمد والی جزیره، عدی بن عبدالکندی را بجنگ صالح فرستاد ولی
 عدی علاوه بر آنکه جنگیدن با صالح را مکروه میشمرد در اثر تجارب حربی از صالح شکست
 خورد، این بار محمد حاکم جزیره خشمناک شده دو سرهنگ را با سه هزار کس بجنگ او
 فرستاد و نتیجه آن شد که سوید بن سلیم یکی از فرماندهان قشون صالح منهزم و خود صالح که
 پای میفشرد کشته شد. در این موقع شیب که در قلعه ای پناهنده شده بود مورد محاصره واقع گشت لیکن
 شیخون زد و سپاه محاصره کننده را شکست و غنیمت بسیار گرفت و از آنجا متوجه مداین شد. از این
 پس است که دست تقدیر شیب را بالا میبرد. حجاج از این پیش آمد خشمناک شد، سفیان نامی را
 مامور دفع شیب میکند. ولی شیب او را هم با جلادت تمام شکست میدهد. این بار حجاج
 سوره بن حبر را که حاکم مداین بود مامور دفع او کرد. او در نهر روان به شیب رسید، جنگ
 سخت کردند عاقبت سوره چون کاری از پیش نتوانست برد به مداین عقب نشست. در این
 وقت شیب خود را به (تکریت) رسانید و چهار پایان حجاج را که در آن نواحی بود مصادره
 نمود بعد از این واقعه حجاج خشمگین شد و سعید بن خالد و عثمان بن سعید بن شرحبیل
 را از عقب یکدیگر بجنگ شیب فرستاد، شیب عنان بر گردانید و با سعید جنگ مهیب کرد و
 او را کشت. اصحاب سعید فراری شدند و به عثمان پیوستند. بعد از این حجاج که سخت
 بهم آمده بود سوید و عبدالرحمن را با دوهزار سوار بمقابله شیب نامزد کرد. او نیز با شیب
 جنگها کرد و شیب بطرف حیره روان گشته با اهل بادیه جنگهای مردانه کرد و خانسانشان را
 به آتش نهب و غارت کشید و به کوفه عزیمت کرد، جاحظ در توصیف وی میگوید: «هرگاه
 سپاهی بر او روی میآورد بر جناحهای آن سپاه فریاد میکشید، و در نتیجه کسی از آنها بردیگری
 پیشی نمیگرفت و برجای خود میخکوب میشدند، و او بر قلب سپاه حمله میکرد» از این تاریخ
 بعد شیب حال طوفان را پیدا کرده بود و هر آنچه را که در جلومی یافت میروید.

از ماجرای حرکت شیب به کوفه، حاکم کوفه مطلع شد و چگونگی را به حجاج نوشت،
 حجاج از بصره روزه کوفه نهاد و هر دو بیک روز به کوفه رسیدند، ولی حجاج قدری زودتر
 رسیده و به دارالاماره رفته بود و شیب شب وارد شد و به در کوشک آمد و عمودی زد که

اثرش باقی ماند و از آنجا به مسجد رفت و جماعتی را که بعبادت مشغول بودند کشت ، سپس قصد کرد از کوفه خارج شود ، حجاج در آن شب برپام قصر شمله برافروخته و فریاد کرد «ای لشکر الهی سوار شوید» و چون معاریف کوفه مجتمع گشتند ، حجاج قبل از هر کاری زحر بن قیس را با دلیران پر خاش جو از عقب شیب فرستاد که بسرعت دنبال او بروند ، و بعد چهار نفر از زعمای جنگ را با طبقات حشم به کمک زحر بن قیس روانه کرد . زحر که قبل از همه به شیب رسیده بود با برداشتن ده زخم از پا افتاده و بتوسط سپاهش به کوفه برگردانده شد . در اینجا است که شیب کاری را که ناپلئون در استیر لیز کرد انجام داد ، یعنی بعد از غلبه به زحر با اصحاب خود گفت: جدیت کنید این سپهسالاران را که بجنگ ما آمده اند بکشیم ، بعد از کشتن آنها حجاج را به آسانی توان بدست آورد ، آنگاه سپاه خود را به سه قسمت تقسیم ساخته متوجه امرای مزبور گشت، در محلی در ۲۴ فرسخی کوفه بود. سويد بن سليم که از سرداران شیب بود بر زیاد بن عمرو حمله آورد ، قتال شدیدی واقع شد نزدیک شب زیاد منهزم گشته و لشکر شیب روی به عبدالاعلی نهادند و او نیز فرار برقرار اختیار کرد نصصار برادر شیب با بشر بن غالب در آویخت و بشر با پنجاه کس از اسبان فرود آمده بنیاد مقاتله گذاشتند و ای عاقبت همگی معلوم شدند. لیکن زائده بن قدامه که از سرداران حجاج بود پای نبات افشوده تا سحرگاه داد مردی داد. اما در آن موقع باحمله سخت شیب مواجه شد و با متابعانش نابود گردیدند. چون زائده بقتل رسید شیب فرمان داد که دست از قتال بردارند و باقیمانده شکست یافتگان را به بیعت دعوت نمایند چنین کردند و عده ای بمتابعت شیب گردن نهادند . پس از طلوع فجر شیب بانگ نماز شنید (هر دو طرف مسلمان بوده اند و هر دو هم نمازشان را ترک نمی گفته اند) پرسید: این موذن کیست؟ گفتند که این موذن محمد بن موسی طایفه است که در این نزدیکی فرود آمده است گفت . گگر لشکرش منهزم نگشته ؟ گفتند : بلی ، ولی محمد از جای خود نجنبیده . شیب تعجب کرد و گفت ، بگمانم او را حماقت و مسالیحولیا برین داشته است. شیب چون نماز بامداد را بگذارد ، سوار شده بر سر محمد بن موسی رفت. تا اینکه بیشتر اصحاب او منهزم شدند و خود نیز که باقلیلی از یاران در معرکه توقف نموده بود بقتل رسید. تا اینجا شش سپهسالار بدست شیب کشته شده و سپاهیان نشان فراری گردیده اند. حجاج چون از واقعه خبر یافت ، عبدالرحم بن محمد بن اشعث را با شش هزار افسر و رزیده بجنگ شیب اعزام داشت و او براه افتاد و شیب را در اقصی نقاط موصل دریافت، ولی شیب نامه ای به عبدالرحمن نوشت که چون ایام عید است از حربه توقف بعمل آید و او نیز پذیرفت در این حال عثمان بن فطن که یکی از سرداران حجاج بود به او نوشت که : عبدالرحمن از جنگ کردن کوتاه آمده است و شیب در ولایت هر چه دلش میخواهد میکند . این گزارش شمر وار که روزگاری قبل از آن علیه ابن سعد به ابن زیاد نوشته شده و موجب تسریع جنگ با حسین بن علی (ع) شده بود کارگرافتاد و معلوم شد شمر در دنیا کم نیست. حجاج عبدالرحمن

را عزل کرد و منصب او را به عثمان مزبور داد. عثمان در روز ترویه صفها را آراست و آماده قتال شد. چیزی که هست میمنه قشون شیب به میسره قشون عثمان حمله کرده آنها را از جا کندند و در ضمن عقل بن شداد از بزرگان لشکر عثمان کشته گردید و لشکر اعزامی حجاج دل شکسته شدند، آنگاه میسره شیب به میمنه عثمان حمله کرده خالد بن نهنک فرمانده آنسان را بقتل رسانیدند، نایره جنگ شدت یافته و در نتیجه خود عثمان بن فطن نیز کشته گردید... تا اینجا نه سردار کشته شده و لشکریانش منهزم گردیده اند.

لازم است بعنوان جمله معترضه گفته شود که در دوران اسلام گاهی از این اتفاقات رخ داده که سپاه کم متحد و مصمم به سپاه کثیر و متشتت غلبه کرده است. و به احتمال اگر حضرت حسین بن علی (ع) با سپاهیان با ایمانی که داشت رویه مسالمت در پیش نگرفته و چون شیب زبده حرکت کرده به دستبرد و شیخون دست زده بود به شیوه های ناگهگیری منوسل میشد، مثلاً دره واقع بر خورد با حرین ریاحی بدان صورت کوتاه نمی آمد، شاید خارج از اعتقادات مذهبی (سرنوشت محتوم) صورت قضیه عوض میشد، آنچنانکه شیب با عده ای کمتر از هفتصد تن همراه مدنی زیاد بجنگ و گریز ادامه داد و در مصافهای متعدد با هفتاد هزار قشون دشمن موفقیتهایی بدست آورد، نمونه یکی از موارد غلبه قلیل بر کثیر در غزوات اسلامی، عمل خالد بن ولید است که جنگ دایره او معروف و فشرده قضیه این است که او از سپاهش خواست که یکصد تن تا حد مرگ با وی دست بیعت بدهند و در نتیجه چند صد تن آمادگی خود را اعلام داشتند ولی او قبول نکرد گفت: فقط ۹۹ تن میخواهم که با خودم صد تن باشیم و همینطور هم شد که تا او روش، جنگ دایره خود را آغاز کرد، چون گرد بادی که میلود و می پیچد و جلو راهش حس و خاشاک را با خود می بلعد به حمله شروع کرد و تا اعماق قشون دشمن رفت و بآنان شکست روحی داد و برگشت بی آنکه تلفاتی از خود بجای گذاشته باشد مگر یک تن زخمی، و این عمل را در برابر قشون عظیم رومیان (بیزانس) انجام داد و روحیه آنسان را خراب و متزلزل کرد که این خود یکی از پیش آمدهای حماسی تاریخ اسلام است...

اگر در دورانهای بعد عین آن روش تقلید نشده باشد، قسمتی از آن برای سرداران جنگی الهام بخش شده است، مثل جنگی که در «مصلائی همدان» برای از بین بردن مانع نیروی مرکز ارکان حرب پارتوف اتفاق افتاده، یعنی فرمانده نیروی دولت مهاجرت بریاست «نظام السلطنه» از آن شیوه استفاده کرده و شبگیر شیخون زد باین اطمینان که غیر از فرار راه فرار نخواهند داشت، یا باید فرار کنند و جان خود را نجات دهند یا بلا شرط تسلیم شوند و موفق هم شدند.

مانده دارد،